

در افغانستان، عدالت و بازخواست، افسانه بی بیش نیست

با آنکه سر زمین کهنسال افغانستان، در حقیقت سرزمین صلخواهی و عدالت پروری و تمدن فزایی و کانون علم و فرهنگ و در یک کلام، سر زمین چراغ و عرفان خوانده میشده است، اما با درد و دریغ که از ده ها سال به اینسو، بخصوص از سالهایی که نفوذ و سلطه ی استعمار غرب در منطقه سایه افگند، صلح و عدالت واقعی به واژه ی بی معنی و پیش پا افتاده یی مبدل گردید. اگر اندک به عقب برگردیم، مثلاً می بینیم که در نیمه دوم قرن نوزدهم کسی بنام امیر دوست محمد خان، یکی از ده ها فرزند پاینده محمدخان، در بحبوحه ی کشمکشهای قبیله یی و ذات البینی سر بالا میکند و همینکه دستی به زور و زرمیرساند، بی باکانه به هرسو میتازد، سر می بُرد، چپاول میکند، کشور آبیایی ما را مانند ملکیت شخصی، میان خود و برادران خود ش تقسیم و تُرکه میکند، بحق مردم و جهاد ملت که بر ضد تجاوز خارجی به راه انداخته شده بود، خیانت روا میدارد، از جبهه ی جنگ فرار میکند و به آغوش دشمن خونی ملت افغانستان (انگریزمتجاوز) پناه برده بگونه ی ننگ آوری تسلیم آنها میشود و باز، بالای خون شهدای پاکباز راه آزادی میهن ما پا میگذارد و تا میتواند بروفق تعهد و پیمان مخفی با دشمن، شخصیت های ملی، آزاده و ضد استعماری را بصورت خونینی سرکوب میکند. اما، هیچوقت فرصت آن برای مردم ما میسر نمی شود تا بخاطر اعمال ضد ملی و ضد مردمی اش، مورد محاکمه و بازخواست قرار بگیرد. نه آنکه چنان نمیشود، با درد و دریغ که لقب " امیرکبیر" (!؟) را نیز برایش عنایت میکنند.

در اواخر قرن نوزدهم، شخص دگری بنام امیر عبدالرحمن خان در جامعه ی افغانستان تبارز میکند که از همان نوجوانی، خوی و خصلت ضد مردمی و ضد انسانی دارد. در نوجوانی، با شلیک تفنگ خود، هستی انسان مظلومی را بخون می نشاند تا مطمئن شود که " تفنگش آدم میکشد یا خیر؟"، قرار ادعای خودش، به تعداد پنجهزار نفر را تنها در قطغن (مناطق شمال افغانستان) به دهن توپ می پراند، دست به انسان گشی و ریا کاری دامنه داری می زند، آتش خانه جنگی و کشتار را سالها شعله ور نگه میدارد، به دامان روس پناه می برد و باز، به اثر توافق و تبنایی با نیرو های اشغالگر (انگریزی)، بالای خون شهدای راه آزادی وطن و منافع ملی پا میگذارد، شرایط تنگین بیگانه را می پذیرد، دست به کشتار و شکنجه و نابودی همه وطنپرستان و آزادیخواهان می زند، زندان ها را از وجود انسانها انباشته میکند، بخشهای بزرگی از سرزمین مادری ما را به اجنبی می بخشد، تنخواه

سالیانه اش را از (انگریز) بدست می آورد، از سر بُریده هزاران انسان دلیر وطن (کله منار) ها بر پا میدارد، چشم می گشند و شکم می درَد و اندکترین صدای حق خواهی را بیرحمانه خفه میکند، ولی، هیچگاه ملت افغانستان فرصت و مجال بازخواست و تطبیق عدالت و اعاده ی حقوق شان نه تنها که چنین نمیشود، هیئات که لقب " ولی الله " (!؟) نیز برایش اعطا میشود.

مدت نیم قرن هم جلو داران سیاست " خاندانی" با تمام قساوت قلب بالای ملت ما حاکمیت میکنند، می گشند، تبعید میکنند ، به زندان ها می اندازند و تحقیر و توهین میکنند و حيله و نیرنگ بکار می برند و با مردم کین می ورزند و دروغ میگویند و تا میتوانند سخت جفا میکنند و ملت عزیز ما را گرسنه و محتاج و دست نگر نگه میدارند ، مگر بازهم هیچگاه فرصت پرسش و مؤخذه و بازخواست و محاکمه میسر نمیشه که همیشه. نه تنها که چنین نمیشود، بلکه القاب " غازی" و " ناجی" و " بابای ملت" و "... هم برای شان وثیقه میگردد.

کودتا چپان هفت ثوری هم می آیند و زور می گویند و زندانی میکنند و گروه گروه و دسته دسته اعدام مینمایند و ظلم و جور و اختناق بی سابقه بکار می برند و مملکت را به خاک و خون و ویرانی میکشانند، فرار میدهند و آواره می سازند و . . . و اما، یک لحظه هم نصیب این ملت دردمند نمیشود تا ظالمان و قاتلان و غاصبان را به پای میز بازخواست ببینند . نه تنها که چنان نمیشود، بلکه همان قاتلان و جنایتکاران و خاک فروشان مردم ستیزان ، پس از آنهمه اعمال و کردار ناروا و ناستوده و ناصواب، بر همان مظلومان و محکومان میهن مان فخرهم میفروشدند و طعن و لعن هم نثار میکنند و با بی حیایی میگویند : " ای مردم! روزگار تان بد از این باد که قدر ما گل های سر سبد را ندانستید. ما افغانستان را تنها به روسها فروختیم، ولی دیدید که اخلاف ما آنرا به چهل کشور دنیا فروختند."

گروه دیگری بنام "مسلمانان" و "جهاد گران" پا به میدان عمل میگذارند و تجاوزقشون روسی، با همسویی و هم سرشتی با قدرت های استعماری دیگر و آنهم بخاطر رسیدن به آب و نان و مقام، پیرهن حضرت عثمان می سازند و درملا و در خفا دست به آدم گشی و شکنجه گری و معامله گری سیاسی می یازند و سلطه بیگانه ها را می پذیرند و از ان ها دستور می گیرند و در کشتار هموعان و هم میهنان شان مضایقه نمیکند و میهن ما، این امانت اجدادی را به خاکدان خاک برابر مینمایند و علیه ناموس و عزت و ارزشهای فرهنگی و کلتوری و تاریخی باشندگان آن می تازند و آیت و حدیث را هم پیوسته نشخوار میکنند تا رو پوشی باشد به اعمال قبیح و شنیع شان . اما هیئات که بازهم کسی، منبعی، یا مقامی سراغ نشد که ازان همه اعمال و کردار ضد مردمی و ضد بشری آنان بپرسد

و به محاکمه و مجازات شان بکشاند . نه تنها که چنین نشد، به آنها القاب " رهبران محترم جهادی " ، " علمای کبار " و " رهبران دینی " نیز نثار گردید.

دارو دسته ی دیگری با درفش سفید و شعار شریعت خواهی و امارت طلبی از در عقبی وارد شدند و تیغ دو دمه از نیام بیرون آورده و به بریدن سر و دست و پا و گوش و بینی همین ملت مظلوم و محکوم آغازیدند. اینان زور گفتند و تازیانه زدند و تحقیر کردند و تفرقه های قومی و زبانی را گسترش دادند و زنان محکوم وطن را بیشتر از پیش محکوم کردند و تجاوز و کشتار و وحشی گری و بربریت را به اوجش رسا نیدند و رسم نا مردی و نا مردمی را به ارمغان آوردند و همان سان که با زور اربابان بیگانه از در درآمده بودند، عاقبت، توسط همان اربابان خارجی از دریچه رانده شدند. حال دیده میشود که بجای تعقیب و تحقیق و مجازات این گروه ، وبخصوص سرکرده گان خون آشام آنها، روز تا روز، رسماً تبرئه و تبرک هم میشوند، از آنها با احترام نام برده میشود، کرسی های دولتی برای شان آماده میگردد، کیسه های کشاد شان مملو از سیم و زر میشود، راه عذر و التماس و تبنانی و سازش درمقابل شان گشوده میگردد و یکبار دیگر، نه تنها قانون انسانی و اجتماعی ، تطبیق عدالت ، حق الله و حق العبد و معیار ها و ضابطه های مدنی به افسانه و سراب مبدل میشوند ، بلکه قاتلان و زور گویان و بر باد گران و خونریزان و غارتگران ، با دبدبه بر کرسی های دولت و حاکمیت تکیه می زنند و ملت هم همه نا روایی ها و نا هنجاری ها را با چشم سر می نگرند و حرفها و ادعا ها و لافیدن ها را با گوش می شنود، ولی آه سوزان از تنور سینه بیرون میکند و ظاهراً سکوت مینماید. نه تنها که از این دارو دسته ی خونریز، خونهای ریخته شده و جنایت های تکان دهنده بازخواست نمیشود، بلکه به آنان القاب مظنون " برادران ناراض " و " بچه های افغان " و . . . " نیز تعلق میگردد.

وقتی هم که سؤال حقوق بشر، بازخواست و عدالت و محاکمه و مجازات در میان می آید، کم خردانی چند ادعا میکنند که اقدام به پرسش و محاکمه و عدالتخواهی، گویا "نظم و آرامش جامعه" و "وحدت ملی" را خدشه دار میسازد. درحالیکه ما اعتقاد داریم هر نوع نظم و آرامش و وحدت و استحکام ملی در پرتو تطبیق عدالت و بازخواست و مکافات و مجازات به وجود می آید، نه عکس آن. این چه دلیل و اسرار است که حتا خاینان و مجرمین جنگی دوران (هتلر) هنوز هم تعقیب و دستگیر و محاکمه میشوند، ولی در کشور ما که هم ادعای بلند بالای دموکراسی خواهی به آسمانها رسانیده میشود و نهاد های بین المللی حقوق بشر و به اصطلاح حامیان صلح و عدالت در آنجا حضور فزیکتی هم دارند، ولی باز هم ، هیچ کسی در مورد مجرمین جنگی و قاتلان و غاصبان شناخته شده توجه مبذول نمیکند.

بهر حال، طوری که دیده میشود، این ستیژ رنگین و این درامه ی خونین و ننگین هنوز ادامه دارد و پرده ی آخر بر نگشته تا دیده شود در فرجام، از عقب این ستیژ اسرار آمیز سیاسی چه چیز دیگر روی پرده خواهد آمد؟ حالی درون پرده بسی فتنه می رود تا آن زمان که پرده بر افتد چها کنند؟

(پایان)